



Golestan University

# Journal of Literary and Social Research

Volume 4(3), Autumn 2025



## A Sociological Analysis of Social Themes in the Ghazals of Muhtasham Kashani and Lesani Shirazi from the School of Occurrence

Tahereh Jani<sup>1</sup>, Mohammad Taghi Jahani<sup>2\*</sup>, Alireza Asadi<sup>3</sup>

<sup>1</sup> PhD Student in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam, Ilam, Iran.

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam, Ilam, Iran., Email: [m.jahani@ilam.ac.ir](mailto:m.jahani@ilam.ac.ir)

<sup>3</sup> Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Ilam, Ilam, Iran

### Article Info

**Article type:**  
Research Full Paper

**Article history:**  
Received: 2025-06-29  
Accepted: 2025-09-05

**Keywords:**  
Social Themes  
School of 'Occurrence  
Ghazal  
Muhtasham Kashani  
Lesani Shirazi

### ABSTRACT

As one of the most important cultural and social manifestations, poetry can reflect society's values, beliefs, and even its problems. Although the primary mission of 'Vaqui' poetry, which became popular in Iran in the early 10th century AH, was to express the realities of romantic relationships, these relationships were shaped by social conditions and issues. Therefore, themes such as poverty, oppression, inequality, and social dissatisfaction, along with shared beliefs and values, are reflected in this type of poetry, making it an essential source for social analysis and a precise understanding of Iranian society during the Safavid period. This research examines and explains the social themes in the ghazals of two prominent poets of the 'Vaqui' school, Mohtasham Kashani and Lesani Shirazi. The present study used a descriptive-analytical approach, and data were collected by reading documents and consulting library sources. According to the findings of the current study, the most significant social themes in the ghazals of both poets include superstition and popular beliefs such as the belief in the evil eye and the influence of celestial bodies on human destiny, the prevalence of male beloveds in society, and social inequalities, which are expressed amidst the romantic poems.

**Cite this article** Jani, T., Jahani, M.T., Asadi, A.R. (2025). A Sociological Analysis of Social Themes in the Ghazals of Muhtasham Kashani and Lesani Shirazi from the School of Occurrence. *Journal of Literary and Social Research*, 4(3), 19-34.



©The author(s)

Publisher: Goletsan University

Doi: 10.30488/sipl.2025.531865.1098



تحلیل جامعه‌شناختی مضامین اجتماعی در غزلیات محتشم کاشانی و  
لسانی شیرازی از مکتب وقوع

طاهره جانی<sup>۱</sup>، محمدتقی جهانی<sup>۲\*</sup>، علیرضا اسدی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.

<sup>۲</sup> استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: [m.jahani@ilam.ac.ir](mailto:m.jahani@ilam.ac.ir)

<sup>۳</sup> دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله کامل علمی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۱۵</p> <p><b>واژه‌های کلیدی:</b> مضامین اجتماعی مکتب وقوع غزل محتشم کاشانی لسانی شیرازی</p>	<p>شعر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های فرهنگی و اجتماعی، قابلیت بازتاب ارزش‌ها، باورها و حتی مشکلات جامعه را دارد. اگرچه اصلی‌ترین رسالت شعر وقوع که در اوایل سده دهم هجری در ایران رایج شد، بیان واقعیات روابط عاشقانه است؛ اما این روابط واقعی در بستر شرایط و مسائل اجتماعی شکل می‌گیرند و متأثر از آن‌ها هستند. بنابراین مضامینی چون فقر، ظلم، نابرابری و نارضایتی اجتماعی در کنار باورها و ارزش‌های رایج در جامعه، در این نوع شعر نمود یافته و این شعر را به منبعی مهم برای تحلیل اجتماعی و شناخت دقیق جامعه ایران در دوره صفوی تبدیل کرده‌اند. این پژوهش به دنبال تحلیل و تبیین مضامین اجتماعی مطرح شده در غزلیات دو تن از شاعران برجسته مکتب وقوع یعنی محتشم کاشانی و لسانی شیرازی است که با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده و داده‌های آن از طریق بررسی اسناد و منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است. مطابق یافته‌های این تحقیق، مهم‌ترین مضامین اجتماعی که در غزلیات هر دو شاعر، قابل توجه هستند، عبارتند از: خرافات و باورهای عامیانه از قبیل باور به چشم‌زخم، تأثیر افلاک بر سرنوشت انسان، نابرابری‌های اجتماعی و رواج معشوق مذکر در جامعه که در اثناء اشعار عاشقانه، بیان شده‌اند.</p>

**استناد:** جانی، طاهره؛ جهانی، محمدتقی؛ اسدی، علیرضا. (۱۴۰۴). تحلیل جامعه‌شناختی مضامین اجتماعی در غزلیات محتشم کاشانی و لسانی شیرازی از مکتب وقوع. فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی و اجتماعی، ۴(۳)، ۳۴-۱۹.



## مقدمه

ادبیات، آیینۀ تمام‌نمای اجتماع شناخته می‌شود؛ رویدادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... به‌طور مستقیم بر زندگی مردم تأثیر دارند و این تأثیرات به صورت ناخودآگاه یا آگاهانه در آثار ادبی انعکاس می‌یابد. تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی از مهم‌ترین دلایل پیدایش سبک‌ها و مکتب‌های جدید ادبی است. تشکیل حکومت صفویه، تحولات عظیمی در بسیاری از حوزه‌های مختلف به وجود آورد که زمینه‌ساز عامیانه شدن شعر و در نتیجه، پیدایش مکتب وقوع شد. «با روی کار آمدن حکومت صفویه، دگرگونی‌های بنیادینی در بسیاری از عرصه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، معماری و ادبی رخ داد که باید این برهه را در تاریخ ایران بی‌نظیر دانست» (باباصفری، ۱۳۸۶: ۱۷۶).

گرایش شاعران مکتب وقوع به واقع‌گرایی در بیان آنچه میان عاشق و معشوق می‌گذرد، این مکتب را از سبک‌های پیشین زبان فارسی متمایز کرده و مسیر شعر فارسی را به سوی تجربه‌های انسانی و کاربرد زبان ساده‌تر هموار نموده است. شاعران این مکتب با فاصله گرفتن از زبان فاخر و تصاویر کلیشه‌ای مکتب‌های پیش از خود به تجربه عینی و روزمره عشق با توجه به جزئیاتش روی آوردند و به گزارش آن با زبانی ساده و به دور از تکلف پرداختند. مناسب‌ترین قالب برای بیان احوالات بین عاشق و معشوق، قالب غزل است؛ بنابراین وقوعیان، بیشترین عنایت را به این قالب داشته و به مدد آن ماجراهای عاشقانه را شرح داده‌اند. «در ربع اول قرن دهم هجری مکتب تازه‌ای در شعر فارسی به وجود آمد که غزل را از صورت خشک و بی‌روح قرن نهم بیرون آورد و حیاتی تازه بخشید و در نیمه دوم همان قرن به اوج کمال خود رسید و تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت. این مکتب تازه را که برزخی است میان شعر دوره تیموری و سبک معروف به هندی، زبان وقوع می‌گفتند و غرض از آن بیان کردن حالات عشق و عاشقی از روی واقع بود و به نظم آوردن آنچه که در میان طالب و مطلوب به وقوع می‌پیوندد» (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۳). بدین ترتیب، مکتب وقوع نه تنها مضامین تازه‌ای را به شعر فارسی عرضه کرد، بلکه شیوه بیان و زبان شعر را نیز دگرگون ساخت و امکانی فراهم کرد که در آن تجربه‌های انسانی با تمام تنوع و پیچیدگی می‌توانستند با زبانی ساده و صادقانه بیان شوند. علی‌رغم اینکه تمرکز شاعران مکتب وقوع بر تجربه‌های فردی و عشق زمینی با تمام جزئیات آن است، اما همین واقع‌گرایی و توجه به جزئیات زندگی روزمره می‌تواند به طور غیرمستقیم روزه‌ای به مسائل اجتماعی آن عصر بگشاید. به عبارت دیگر شاعران این مکتب، بدون آنکه قصد طرح مستقیم مسائل اجتماعی را داشته باشند، تصویری از زندگی و روابط انسانی در جامعه خود ارائه می‌دهند. اگرچه این تصویر، برخاسته از تجربه شخصی عاشق است، اما می‌تواند بازتابی از باورها، هنجارها، ارزش‌ها، محدودیت‌ها و حتی برخی از مشکلات اجتماعی آن دوره باشد. نحوه تعامل شخصیت‌ها به‌ویژه روابط عاشق و معشوق و نقش اطرافیان در چگونگی شکل‌گیری و تداوم این روابط می‌تواند بیانگر شرایط و اوضاع اجتماعی باشد که این رابطه در آن شکل گرفته است.

## بیان مسئله

محتشم کاشانی و لسانی شیرازی از سرآمدان مکتب وقوع هستند که با نگاهی دقیق به زندگی و اجتماع پیرامون خود، واقعیت‌های موجود در جامعه، روابط انسانی و عواطف فردی را در غزلیات خود به تصویر کشیده‌اند. در این غزلیات که حالات و روابط بین عاشق و معشوق بیش از هر موضوعی اهمیت یافته است، گاهی به مشکلاتی که از مسائل اجتماعی سرچشمه می‌گیرند و این روابط را به سمت ناکامی و نافرجامی سوق می‌دهند، بر می‌خوریم. یافته‌های این پژوهش به شناخت هنجارها و باورهای حاکم بر جامعه ایران در قرن دهم هجری به‌ویژه در مسائل عاطفی و روابط بین عاشق و معشوق کمک می‌کند. از این رو پژوهش حاضر در پی آن است که ضمن شناسایی مضامین اجتماعی در غزلیات این دو شاعر به عنوان نمایندگان مکتب وقوع، چگونگی بازتاب این مضامین را در تبیین ساختار اجتماعی، ارزش‌ها، باورها و چالش‌های جامعه عصر صفوی مورد بررسی قرار دهد.

### پیشینه پژوهش

پیرامون مکتب وقوع به عنوان سبک نوین قرن دهم هجری، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است از جمله: کارگر (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی ناقدانه به پیشاهنگان مکتب وقوع در شعر فارسی» نظرات تذکره‌نویسان در مورد مبدع مکتب وقوع را تحلیل و بررسی کرده است. عابدی (۱۳۷۸) در پایان‌نامه خود با عنوان «وقوع و وقایع؛ معرفی، نقد و تحلیل اجتماعی - تاریخی مکتب وقوع در شعر فارسی» به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر در پیدایش این مکتب در بستر تاریخی قرن دهم پرداخته است. همچنین در مورد محتشم کاشانی به عنوان سرآمد مرثیه‌سرایان فارسی‌زبان پژوهش‌های بسیاری انجام شده است؛ به عنوان مثال می‌توان به این موارد اشاره کرد: سادات ناصری (۱۳۵۳) در مقاله‌ای با عنوان «زندگی‌نامه خداوند مرثیه‌سرایان، محتشم کاشانی» مروری بر زندگی محتشم داشته است. میرداریزایی (۱۴۰۳) در مقاله خود با عنوان «بلاغت و وقوعی، مطالعه موردی سبک‌شناسی بلاغی شعر محتشم کاشانی» به بررسی آماری کاربرد صناعات بیانی و بدیعی در شعر محتشم پرداخته است. در مورد لسانی شیرازی نیز تحقیقاتی صورت گرفته که مهم‌ترین آن‌ها به این شرح است: مقیمی (۱۳۹۵) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «سبک‌شناسی پنجاه غزل از لسانی شیرازی» ویژگی‌های مکتب وقوع و سبک شخصی لسانی را بیان کرده است. شهرستانی (۱۳۷۶) در مقاله «گذری بر کتاب شهر آشوب لسانی» با اشاره به شهر آشوب‌های زبان فارسی به خصایص شهر آشوب لسانی نیز اشاراتی دارد.

در این میان نبود پژوهشی درباره نمود مضامین اجتماعی در غزلیات محتشم و لسانی احساس می‌شود و انجام این پژوهش می‌تواند به شناخت هنجارها و باورهای حاکم بر جامعه ایران در قرن دهم هجری، دریچه‌ای بگشاید.

### مضامین اجتماعی

غزلیات محتشم کاشانی و لسانی شیرازی که در اصل با هدف شرح روابط عاشقانه سروده شده‌اند به صورت ضمنی و غیرمستقیم نمایانگر مسائلی هستند که در بین مردمان آن عصر رواج داشته‌اند و گاه اهمیت یافته‌اند. از مهم‌ترین این مسائل می‌توان به باورهای عامیانه از قبیل چشم‌زخم و تأثیر افلاک بر سرنوشت انسان‌ها اشاره کرد. همچنین نابرابری‌های اجتماعی و مسائلی متأثر از شرایط جامعه همچون رواج معشوق مذکر و معشوق خردسال از دیگر مضامینی است که تجسم اجتماع زمان شاعر را برای مخاطب ممکن می‌سازد.

### خرافات و باورهای عامیانه در جامعه

خرافات و باورهای عامیانه پدیده‌هایی صرفاً ذهنی یا فردی نیستند، بلکه ریشه در ساختارها و نیازهای اجتماعی دارند. از دیدگاه جامعه‌شناسی، این باورها اغلب زمانی شکل می‌گیرند که افراد با پدیده‌های ناشناخته، غیرقابل کنترل یا ترسناک مواجه می‌شوند. در چنین شرایطی خرافات به عنوان یک سازوکار دفاعی عمل و به افراد کمک می‌کند تا با عدم قطعیت کنار بیایند و حس کنترل و امنیت روانی پیدا کنند. «از دیدگاه جامعه‌شناختی، خرافات در طول تاریخ دوگونه کارکرد و نقش داشته است؛ نخست کارکرد عینی که معمولاً به صورت شعائر، اعمال و مناسک تجلی می‌یابد و دوم کارکرد ذهنی که در ساخت روان و درون انسان‌ها اتفاق می‌افتد» (درودی، ۱۳۸۸: ۱۹۵). باورهای عامیانه که مجموعه‌ای از اعتقادات و باورهای مشترک مردمان یک سرزمین هستند، عمدتاً ریشه در فرهنگ مردم دارند. «بخش عظیمی از قلمرو فرهنگ عامه اختصاص به اعتقادات و باورها دارد که برخی از آن‌ها جنبه منطقه‌ای و برخی دیگر جنبه ملی یا بین‌المللی دارد. به عنوان مثال سرعت تغییر ناپذیر، سرنوشت، ذات، بدشاسی، چشم‌زخم، نحوست عدد سیزده و... عقایدی هستند که در سطح گسترده‌ای در اغلب جوامع بشری حضور دارند» (ملاحسنی، ۱۳۹۰: ۱۶۴). باورهای عامیانه مردم ایران در قرن دهم هجری، بخش مهمی از فرهنگ مردم را تشکیل می‌دادند. این باورها اگرچه گاهی پایه علمی نداشتند، اما به مردم کمک می‌کردند تا با ترس‌ها و نگرانی‌های خود مقابله و زندگی خود را بهتر مدیریت کنند.

با این حال، این باورها گاهی اوقات باعث ایجاد محدودیت‌هایی در زندگی مردم می‌شدند و آن‌ها را از پیشرفت باز می‌داشتند. چنان‌که ذهن و تمرکز افراد جامعه را به خود معطوف کرده و باعث می‌شدند که آن‌ها در برابر رویدادها و پدیده‌های ناملموس و ناشناخته به جای استفاده از نیروی عقل و منطق به انجام اعمالی برای کنار آمدن با این اتفاقات روی آورند. شاعران موردنظر این پژوهش در غزلیات خود از باورهای عامیانه و فرهنگ مردم زمان خود نیز بهره برده‌اند. در ادامه به مهم‌ترین باورهای عامیانه در این غزلیات می‌پردازیم.

#### مفهوم چشم‌زخم و بازتاب آن در روابط عاشقانه

یکی از باورهای عامیانه رایج در میان مردم ایران، باور به چشم‌زخم است؛ باور رایجی که در بسیاری از فرهنگ‌ها از جمله ایران، ریشه دوانده است. بر اساس این باور، نگاه حسادت‌آمیز و همراه با انرژی منفی یک فرد می‌تواند باعث آسیب رساندن به فرد یا شیء مورد نظر شود. به عبارت دیگر، چشم‌زخم از برجسته‌ترین نمادهای باورهای عامیانه و خرافات در جوامع است که می‌تواند به‌عنوان عاملی فراطبیعی و خارج از کنترل فرد عمل کند و تا حدودی بار مسئولیت را از دوش او بردارد.

در جوامعی که فرد، توانایی کنترل یا تغییر پدیده‌های طبیعی و تصمیمات انسانی را ندارد، باور به نیروهای ماورایی از قبیل چشم‌زخم، پذیرش و توجیه رویدادهای ناگوار و همچنین کاهش بار روانی ناشی از ناتوانی در برابر این اتفاقات را برای او میسر می‌کند. بر اساس برخی از ابیات در غزلیات محتشم، چشم‌زخم و حسادت اطرافیان موجب پایان وصل و آغاز هجران است؛ به عبارتی دیگر، نگاه حسادت‌آمیز و حسرت‌بار دیگران می‌تواند باعث از هم گسستگی روابط و آغاز جدایی شود.

که زد بر یاری ما چشم‌زخمی این چنین یارا	که روزی شد پس از وصل چنان، هجری چنین ما را
(کاشانی، ۱۳۴۴: ۳۲۳)	
دور بر بستم از هجر تو رنجور انداخت	چشم زخم عجیبی از تو مرا دور انداخت
(همان: ۳۲۳)	
فکند چشم حسودم جدا از دوست چه دوست	یکی که مایه رشک هزار دشمن بود
(همان: ۳۶۹)	

محتشم به تأثیر چشم‌زخم، باوری عمیق دارد و از اینکه معشوق از گزند آن در امان نباشد، سخت بیمناک است؛ بنابراین حاضر است جان خود را در معرض چشم بد و نگاه حسودان قرار دهد و معشوق را از هرگونه آسیبی که ممکن است از این طریق به او برسد، در امان نگه دارد. شاعران به جای استفاده از راه‌حل‌های عقلانی و منطقی برای حفظ رابطه و معشوق خود، این چنین به خرافاتی مثل چشم‌زخم اشاره می‌کنند.

چشم بر چشم من سرگشته افکن تا تو را	بهر دفع چشم بد گردم بلاگردان چشم
(همان: ۴۵۵)	

انسان‌ها در طول تاریخ، همواره به دنبال راه‌هایی برای مقابله با نیروهای نامرئی و دفع بلا بوده‌اند. یکی از بارزترین و پایدارترین این راه‌حل‌ها در فرهنگ ایرانی، دود کردن اسپند برای دفع چشم‌زخم است. «یکی از اعمالی که برخی افراد برای دفع چشم‌زخم انجام می‌دهند، دود کردن اسپند است» (ملاحسنی، ۱۳۹۰: ۱۷۳). این عمل که از گذشته‌های دور تا به امروز در زندگی روزمره ما جاری است، فراتر از یک عادت ساده و دارای ریشه‌های عمیق جامعه‌شناختی است. از منظر جامعه‌شناختی، باور به چشم زخم و تلاش برای دفع آن بازتابی از نگرانی‌ها و اضطراب‌های جمعی است. برای افراد جامعه که با عوامل ناشناخته، حوادث غیرقابل پیش‌بینی و بیماری‌های ناگهانی روبرو هستند، مفهوم چشم‌زخم، توضیحی ساده و قابل فهم برای بدشانسی‌ها و اتفاقات ناگوار است.

دردت مباد و باد بر آتش سپندوار چشم حسود از پی گزند تو  
(کاشانی، ۱۳۴۴: ۴۷۶)

لسانی شیرازی نیز در برخی غزلیاتش مانند محتشم، باور دارد که چشم‌زخم می‌تواند شیرینی وصال را به تلخی فراق، مبدل سازد. به باور لسانی، تأثیر مخرب چشم‌زخم در روابط عاشقانه، مکمل وجود ناخوشایند رقیب است؛ از این رو هنگام برخورداری از محبت بسیار معشوق، آرزوی حفظ این رابطه از گزند چشم بد دارد. رقیب، یک عامل مادی و قابل شناسایی است که تهدیدی برای رابطه محسوب می‌شود، در حالی که چشم‌زخم، یک نیروی غیرمادی و ناشناخته است که به این تهدید ابعاد ماورایی می‌بخشد. این تلفیق، می‌تواند به توجیه رفتارهای خاصی در جامعه برای حفظ یک رابطه عاشقانه اشاره کند؛ عاشقی که با توجه به وجود رقیب و شرایط حاکم، رابطه عاشقانه خود را در معرض تهدید می‌بیند، به خرافات و باورهای عامیانه روی آورده است.

گزند چشم بدم باز در زوال انداخت رقیب، سنگ به هنگامه وصال انداخت  
(شیرازی، ۱۳۹۲: ۳۰)

رخ نمودی و فرودی به لسانی صد مهر چشم بد دور که در حد کمال افزودی  
(همان: ۴۳۱)

لسانی با تشبیه خال معشوق به دانه اسپند، به باور عوام درمورد تأثیر گیاه اسپند اشاره کرده است. خال معشوق نیز با تأثیر جادویی خود، نظرها را به خود جلب و رابطه عاطفی را از هرگونه آسیب و گزند حفظ می‌کند. اشاره کردیم که یکی از بارزترین اعمالی که برای دفع امور ناخوشایند، در بسیاری از جوامع انجام می‌شود، دود کردن اسپند است.

همه سوزند سپند از پی چشم بد خلق طرفه حالی است که خال تو مرا خواهد سوخت  
(همان: ۳۱)

بر رخ جانان لسانی تا نیفتد چشم بد خال آن عارض بر آتش چون سپند افتاده است  
(همان: ۴۵)

لسانی در ابیاتی دیگر و با توجه به آیین دود کردن اسپند که در جامعه رایج است، مردمک چشم خود را همچون دانه اسپندی می‌داند که برای محافظت از معشوق می‌سوزد.

از چشم بد نهفته به است آب زندگی جای تو در سواد بصر می‌کنم بیا  
(همان: ۲۴)

آسیب چشم بد نرسد خوبی تو را ای مردم دو چشم لسانی سپند تو  
(همان: ۳۸۶)

### باور به تأثیر فلک و ستارگان در زندگی فردی و اجتماعی

تأثیر ستارگان و فلک بر سرنوشت انسان در طول تاریخ، موضوعی پیچیده و مورد بحث بوده است. «آسمان و فلک‌های آن به عنوان مدبران امور عالم بسایط عنصری در عالم کون و امکان مؤثرند و حوادث عالم طبیعت به آسمان و افلاک منسوب است و سعادت و نحوست و عدل و جور احکامی است که از موقعیت‌های مختلف اجرام آسمانی صادر می‌شود» (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۱). از برجسته‌ترین نتایج اعتقاد به این تأثیرات، سلب وظیفه از افراد در برابر مشکلات فردی و اجتماعی و عدم تلاش برای برطرف کردن این مسائل است. «نجوم و خرافات در جامعه ایرانی بسیار گسترده است و شکل ساختاری به خود گرفته است. کاربرد اجتماعی آن این است که رنج فکر کردن و مشکل تحلیل عقلانی در امور روزمره را از دوش انسان بردارد» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۱۳۷). در حالی که برخی به تأثیر اجرام آسمانی بر زندگی انسان اعتقاد دارند، برخی دیگر با رد این باور به خرافه بودن آن معتقدند. این موضوع در شعر فارسی نیز بازتاب گسترده‌ای داشته است؛ شاعران فارسی‌زبان در طول تاریخ از زوایای مختلفی به این موضوع پرداخته‌اند و دیدگاه‌های

گونگونی در این زمینه ارائه کرده‌اند و با استفاده از این موضوع به بیان دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها و احساسات خود در مورد زندگی، سرنوشت و جایگاه انسان در هستی پرداخته‌اند.

محتشم کاشانی نیز در بسیاری از غزلیات خود به صراحت از گردش فلک و تأثیر آن بر زندگی و سرنوشت انسان‌ها سخن گفته است و آن را عامل اصلی رنج‌ها، ناکامی‌ها و به ویژه فراق از معشوق می‌داند. به اعتقاد محتشم فلک با انسان دشمنی و خصومت دارد و همواره در پی اذیت و آزار اوست. از مهم‌ترین آزارهای فلک نسبت به آدمی این است که ابتدا او را گرفتار مرارت‌های راه عشق کرده، سپس در این راه، زندگی او را مختل می‌کند و خواب و خوراک را از او می‌گیرد. محتشم معتقد است که با وجود آنکه سرنوشت انسان‌ها در دست فلک است و تقدیر نیک و بد را برای آن‌ها رقم می‌زند؛ جور و جفای او بیشتر از لطف و مهر اوست. اعتقاد به این باور که چرخ و فلک، عامل کامیابی و ناکامی افراد است، شاعر را به این نتیجه رسانده که تلاش فردی برای تغییر و بهبود وضعیت فعلی تأثیر چندانی ندارد و همه چیز در گرو اراده و خواست فلک است؛ بنابراین در پاره‌ای از غزل‌هایش با تسلیم در برابر فلک از او خواهش می‌کند که ستم و جور کمتری بر او روا دارد و گاهی اوقات با اقبال و خوشی با او همراه شود و کام دلش را برآورده سازد.

ای فلک یک روز کامم از وفای او بده  
پیش از آن روزی که گردم از جفای او هلاک  
(کاشانی، ۱۳۴۴: ۴۳۷) ز

نهی چند ای فلک بار فراق آن پری بر من  
آهن نیستم جان دارم آخر آدمی زادم  
(همان: ۴۴۱)

فلک در بیتی دیگر از غزلیات محتشم، مورد خطاب قرار گرفته است. شاعر در این بیت، از اینکه نتوانسته جان خود را در راه معشوق فدا کند، ننگ دارد و نیستی خود را از فلک می‌خواهد.

در فراقش چون ندادم جان خود را ای فلک  
نام ننگ‌آمیز من از لوح هستی ساز حک  
(همان: ۴۳۷)

محتشم در بیتی دیگر به طور ضمنی به بیدادگری و تأثیر فلک اشاره کرده است و شدت علاقه خود به معشوق را به گونه‌ای دیگر ابراز می‌دارد و از فلک می‌خواهد که با همان خنجری که در دست معشوق است، او را از پای درآورد و خونش را جاری سازد.

چو قتل بی‌گنهان خواهی ای فلک زنه‌ار  
بریز خون من اول ولی به خنجر او  
(همان: ۴۷۹)

به اعتقاد محتشم، لطف ظاهری فلک، در حقیقت بستری برای شکل‌گیری عمیق‌ترین و پنهان‌ترین رنج‌ها و محنت‌هاست. این لطف و مهربانی سطحی و زودگذر فلک که همچون نقابی بر چهره واقعیت‌های تلخ و ناگوار کشیده شده نه تنها دوامی ندارد، بلکه به دلیل ماهیت ناپایدار و بی‌وفایی فلک، در نهایت منجر به اندوه‌های جانکاه و حسرت‌های ماندگار در درون انسان می‌گردد.

بعد هزار انتظار این فلک بی‌وفا  
شهد وصالم چشاند زهر فراق از قفا  
(همان: ۳۲۵)

فلک از برای جورم همه عمر داشت زنده  
چه شد ار تو نیز داری قدری دگر نگاهم  
(همان: ۴۵۱)

محتشم در بخشی از غزلیاتش با اعتقاد به تأثیر فلک در سرنوشت انسان، این‌گونه بیان می‌کند که دلباختگی و گرایش عاشقانه به معشوق، کنشی برآمده از اراده و انتخاب آگاهانه نبوده، بلکه رویدادی مقدر و از پیش تعیین شده و خواست فلک بوده است. بر اساس این اعتقاد، اینکه همه توجه عاشق به معشوق، معطوف می‌شود و از خواب و خوراک و نیازهای اساسی خود غافل می‌شود، حاصل تأثیر فلک و بدخواهی اوست.

- هرچند فلک طرح جفا بیشتر انداخت / در وادی عشق تو مرا بیشتر آورد  
(همان: ۳۹۴)
- غمم نمی‌خوری و می‌بری گمان که فلک / مرا ز مهر تو بی خواب و خور نکرده هنوز  
(همان: ۴۱۲)
- با استناد به این دیدگاه محتشم، فلک پس از گرفتار کردن عاشق در دام عشق از هیچ تلاشی برای جدایی انداختن میان عاشق و معشوق فروگذار نمی‌کند.
- جز دل من که فلک بسته بر او راه نشاط / آنکه بر وی دری از وصل تو نگشاد که بود؟  
(همان: ۳۷۳)
- فلک خوی تو دارد گویی ای بدخو که از خواری / اگر بیند به تنگم کار بر من تنگ‌تر گیرد  
(همان: ۳۸۹)
- به اعتقاد لسانی، ستارگان در تقدیر انسان‌ها مؤثرند و هرگاه ستارهٔ اقبال دو نفر با هم ناسازگار باشد، توجه معشوق به رقیبان معطوف می‌شود و این امر ناکامی عاشق را در پی دارد.
- از آن رو چون مه از بام رقیبان می‌شود طالع / که نبود نسبتی با طالع من کوکب او را  
(شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۸)
- به نقش کعبتین کوکب بد چون توان بودن / از آن مه با چنین بی‌طالعی نردی که من دارم  
(همان: ۳۰۹)
- آنچه فلک برای عاشق رقم زده، صبر و شکیبایی در برابر سختی‌هاست؛ در حالی که در تقدیر معشوق، ناز و عشوه آمده است. به عبارتی دیگر در سرنوشتی که فلک برای عاشق نوشته، تحمل و پایداری در برابر دشواری‌ها قرار داده شده؛ اما در تقدیر یار، ناز و دلبری تعیین شده است.
- درید پیرهن صبر ما فلک تا دوخت / قبای ناز به بالای سروقامت ما  
(همان: ۲۱)
- لسانی در تعدادی از غزلیات، گردش افلاک را عامل اصلی همهٔ مشکلات و ناکامی‌ها و حتی ابتلای خود به درد فراق می‌داند. از دیدگاه لسانی در این اشعار، گویی که ساختار و اساس کار این چرخ گردون بر بی‌عدالتی و ستم بنا شده است؛ به همین دلیل هیچ آمیدی ندارد که در سایهٔ این فلک بتواند به آرامش و خوشبختی دست پیدا کند. به عبارت دیگر لسانی، فلک را نه تنها بی‌تفاوت به رنج‌های انسان می‌داند، بلکه آن را منشأ و عامل ایجاد این رنج‌ها و مرارت‌ها تلقی می‌کند.
- ...بعد از می شبانه حریفی که می‌کشد / جامی ز دست لاله‌رخی در هوای صبح  
از جنبش نسیم طرب غنچهٔ دلش / چون جام لاله خنده زند در صفای صبح  
ور چون من از جفای فلک در نشیمنش / شام فراق یار درآید به جای صبح...  
(همان: ۹۸)
- به تیغ کین فلک پی کرده ما را توسن راحت / جهانی در پی آزار ما تا کی چنین باشد  
(همان: ۱۴۴)
- در زیر پا فکند فلک تا شوم غبار / مرگم چو نیم‌کشته به دست بلا کشید  
(همان: ۲۱۵)
- ای فلک کار تو بیداد است داد از دست تو / عهد و پیمان تو بر باد است داد از دست تو  
(همان: ۳۸۵)

بر اساس برخی دیگر از اشعار لسانی، از آنجا که کار فلک بر اساس بی‌عدالتی و ستم استوار است، حتی اگر به نظر می‌رسد که اقبال به کسی روی آورده و لطفی در حق او می‌کند، این لطف در واقع مقدمه‌ای برای ظلم و ستمی بزرگتر خواهد بود.

لسانی را کشد گه زنده سازد بهر جور  
شرمسارم زین نوازش‌ها که گردون می‌کند  
(همان: ۱۷۹)

اول اگر چه لطف فلک دست من گرفت  
پامال جور حادثه چون خاک کو شدم  
(همان: ۲۹۹)

اعتقاد جبرگرایانه و تسلیم در برابر خواست افلاک و سلب اختیار از انسان، مهم‌ترین باوری است که در غزلیات هر دو شاعر نمود یافته است. در اغلب اشعار، فلک به‌عنوان موجودی ستمگر، کینه‌جو، بدخواه و در مجموع، عامل همه‌ی ناکامی‌ها و نامرادی‌های انسان معرفی شده است. در چنین شرایطی که اختیار از انسان سلب و همه چیز از پیش تعیین شده است، انگیزه‌ای برای مبارزه با ظلم، بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی و نیز تلاش برای بهبود وضعیت، باقی نمی‌ماند و این چنین است که جامعه‌ای به دور از عدالت و غرق در نابرابری و اختلاف طبقاتی، تنها به این بهانه که تقدیر آدمی از دسترس و کنترل او خارج است، شکل می‌گیرد.

### نابرابری‌های اجتماعی

باور به اینکه زندگی انسان تحت تأثیر عوامل ناملموس و خارج از کنترل قرار دارد و همچنین تسلیم کامل در برابر تقدیر می‌تواند به بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی فرد نسبت به مسائل اجتماعی منجر شود؛ در چنین شرایطی افراد جامعه، تمایل کمتری برای مشارکت فعال در حل مشکلات اجتماعی و پذیرش مسئولیت‌های شهروندی از خود نشان می‌دهند. «فرهنگ قضا و قدری سیر جریان امور اجتماعی را از حد تصرف خود خارج می‌بیند. معمولاً از کل مسئولیت فردی-اجتماعی دست می‌کشد و اداره امور اجتماع را به دست عوامل ماورائی وامی‌گذارد» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۲۸). در جامعه‌ای که همه چیز به تقدیر نسبت داده می‌شود، احساس مطالبه‌گری برای حقوق از دست‌رفته و تلاش برای بهبود شرایط به حداقل می‌رسد. مردم مشکلات را به سرنوشت محتوم ربط می‌دهند و به جای مبارزه برای تغییر، آن را می‌پذیرند. این وضعیت می‌تواند به سوءاستفاده حاکمان، نادیده گرفتن حقوق شهروندان و گسترش نابرابری و بی‌عدالتی در جامعه منجر شود.

محتشم در یکی از غزل‌های خود از اوضاع نابسامان جامعه، بی‌عدالتی و ظلم و ستمی که بر مردم روا داشته می‌شود، شکایت می‌کند. این شکایات به طور ضمنی به نابرابری‌های اجتماعی موجود در جامعه اشاره دارند. این توجه نشان از آگاهی شاعر به نابرابری‌های اجتماعی و دغدغه او در این زمینه دارد. با توجه به اعتقاد شاعران به تأثیر افلاک و تسلیم انسان در برابر تقدیر که در بخش پیشین دیدیم، باورهای عامیانه در شکل‌گیری و تکوین چنین اجتماعی بی‌تأثیر نبوده‌اند. به‌طور کلی می‌توان گفت که باورهای عامیانه و نابرابری‌های اجتماعی، رابطه‌ای مستقیم و پیچیده دارند و می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند.

پای یکی به علت ادبار نارواست  
رخش یکی به عرصه اقبال در دو است  
در آفتاب وصل یکی گرم اختلاط  
قناع یکی ز دور به یک ذره پرتو است  
(کاشانی، ۱۳۴۴: ۳۳۴)

لسانی نیز در برخی از غزل‌هایش به وضعیت نامطلوب اقتصادی خود اشاره می‌کند. وضعیت بد اقتصادی یک شاعر نه صرفاً یک مشکل فردی، بلکه می‌تواند بازتاب ساختار جامعه و نابرابری‌های عمیق اجتماعی در زمانه او باشد.

نقش درم به دست لسانی ندید کس  
هر چند بیش دامن اهل کرم گرفت  
(شیرازی، ۱۳۹۲: ۸۸)

در جهان هر کس گرفت از بهر عشرت‌خانه‌ای  
بخت، محنت‌خانه‌ای بهر نشست من گرفت  
(همان)

در بخشی دیگر از غزلیات لسانی، وضعیت بد اقتصادی شاعر به عنوان یک عامل تعیین کننده در رویگردانی معشوق به تصویر کشیده می‌شود و این موضوع، اهمیت ثروت و دارایی را در روابط اجتماعی و به‌ویژه روابط عاطفی برجسته می‌سازد. لسانی با به تصویر کشیدن این وضعیت، نوعی نقد اجتماعی دارد و نشان می‌دهد که ارزش‌های مادی می‌توانند روابط انسانی را تحت تأثیر قرار دهند. «ثروت، منزلت و قدرت مزایای نادری است که مانند کالاهای کمیاب به طور یکسان در میان اعضای جامعه تقسیم نمی‌شود. در نظام قشربندی اجتماعی، موقعیت اجتماعی اشخاصی که از این مزایا برخوردارند، بالاتر از موقعیت اشخاصی است که فاقد این مزایا هستند» (کوئن، ۱۳۸۶: ۳۰۳). بر این اساس کسانی که از موقعیت مالی بهتری برخوردارند، در روابط عاطفی نیز موفق‌ترند.

عالمی جمعدن چون گل ما پریشان چون نسیم  
ما تهی‌دستیم و ایشان زر به دامن می‌کنند  
(شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۸۲)

تو را که دیده ز سیم و زر رقیب پُر است  
کجا نظر به لسانی بینوا داری  
(همان: ۴۳۱)

در غزلی از لسانی، می‌توان به یکی از ریشه‌های نابرابری اجتماعی در ساختار قدرت پی برد. وجود پادشاهی که داعیه عدالت‌گستری دارد؛ اما چشم‌پوشی او از ظلم اطرافیان برخوردار از قدرت و ثروت، بستری برای شکل‌گیری شکاف‌های طبقاتی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی فراهم آورده است. شاعر در این ابیات به نابودی بیدادگران و اصلاح اجتماع در سایه عدل پادشاه، امیدوار است.

خوش آن که یار به روی چو ماه برخیزد  
نقاب تیرگی از پیش ماه برخیزد...  
مخالفان رعیت‌شکار نیست شوند  
لِوای مع‌دلت پادشاه برخیزد  
(همان: ۱۳۰)

### معشوق مذکر

در ایران عصر صفوی همانند بسیاری از جوامع سنتی، زنان عمدتاً مستور و پرده‌نشین بوده‌اند، فعالیت آن‌ها محدود به چهاردیواری خانه می‌شده است و عرصه‌های عمومی، امکان و فضایی برای ابراز وجود زنان نداشته است. «حقیقت این است که زن ایرانی در گذشته، عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود خارجی داشته، وجودی مخفی، مرموز، عقب‌نگه داشته شده و مرد زده بوده است. سیادت تاریخی مرد، زن را تنها به‌عنوان یک انسان درجه دو، انسانی شیئی شده و از انسانیت افتاده، خواسته است» (براهنی، ۱۳۶۳: ۲۸). ممنوعیت حضور زن در اجتماع و در پستو قرار گرفتن او عرصه ابراز علاقه به این جنس لطیف را برای شاعر وقوعی تنگ کرده بود. «در بافت فرهنگی و مذهبی جامعه سنتی، حضور زن در میان مردان و نیز سخن گفتن درباره زن و عشق به ایشان از محرّمات بوده است. پس طبیعی است آنجا که شرایط مذهبی و فرهنگی اجازه حضور زن در فضاهای عمومی را ندهد و نام بردن از زن و سخن گفتن از او مجاز نباشد، مجالست با جوانان و مغالزه با معشوقان مذکر نوحه خردسال رواج یابد» (فتوحی رودمجنی، ۱۳۹۵: ۲۴۵). پرداختن به معشوق مذکر در بستر فرهنگی و دینی جامعه ایرانی و اسلامی به‌عنوان یک خرده‌فرهنگ منحرف شناخته می‌شود. این پدیده برخلاف اخلاق و هنجارهای پذیرفته شده اجتماعی است. خرده‌فرهنگ‌های انحرافی معمولاً در واکنش به محدودیت‌های جامعه شکل می‌گیرند؛ شاعر غزل‌سرای وقوعی نیز در جامعه سنتی قرن دهم که سخن گفتن از معشوق زن تبعات و خطراتی به دنبال دارد، برای بیان واقعیت‌های عاطفی و روانی انسان و عشق واقعی که به جنسیت محدود نمی‌شود، مجبور است به عشق مذکر روی آورد. شاعر وقوعی به دلیل انتخاب معشوق مذکر، همواره مورد نقد محققان و اساتید ادبیات فارسی قرار گرفته و این موضوع واکنش‌های متفاوتی در میان منتقدان و پژوهشگران

برانگیخته است. از مهم‌ترین انتقادات به این موضوع، مغایرت آن با عرف و هنجارهای اجتماعی حاکم بر جامعه سنتی و مذهبی است. همچنین توجه به معشوق مذکر از دیدگاه برخی منتقدان، ریشخند به ارزش‌های دینی و به چالش کشیدن آن‌هاست. دکتر شفیع کدکنی عشق وقوعی را عشقی منحرف می‌داند. «شاعران مشهور این سبک بیشتر تحت تأثیر عشق خاکی و مادی بودند؛ این عشق در حقیقت در شعر این دوره جنبه انحرافی و همجنس‌گرایانه دارد» (شفیع کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۱). استاد شمیسا نیز در کتاب «شاهد بازی در ادبیات فارسی» با اینکه شعر وقوع را شعری انحرافی می‌داند. (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۹۸). اما در کتاب سبک‌شناسی، بیان می‌کند که منشأ و سرچشمه این عشق به اوضاع اجتماعی، محدودیت‌ها و شرایط حاکم بر جامعه برمی‌گردد. «اساس شعر مکتب وقوع این است که وقایع بین عاشق و معشوق و حالات آنان مبتنی بر واقعیت باشد؛ اما چگونه می‌توانستند در اجتماعات قرون وسطایی آن دوره از معشوق واقعی زن نام برند و از او نشانی دهند از این رو عمدتاً به سوی معشوق مرد رفتند که اولاً سخن گفتن از او به اندازه زن خطرناک نبود و ثانیاً اساساً معشوق در این دوره، علناً و عملاً مذکر است» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۵۸). این پدیده رایج در شعر محتشم و لسانی نیز نمود یافته است.

در برخی از غزلیات محتشم، معشوق به عنوان پسری زیبا و دلربا توصیف شده است که مورد توجه و علاقه شاعر قرار دارد. در این اشعار، شاعر از عشق و علاقه خود به معشوق سخن می‌گوید و برای وصال او ابراز امیدواری می‌کند. محتشم در این اشعار علاوه بر سخن گفتن از رابطه عاشقانه، چگونگی روشن شدن شعله عشق در دل خود را شرح می‌دهد. آن‌گونه که از برخی از این ابیات برمی‌آید عشق به معشوق مذکر در همان زمان شاعر نیز امری ناپسند و سبب رسوایی عاشق بوده است.

نامسلمان پسری خون دلم خورد چو آب	که به مستی دل مرغان حرم کرده کباب
(کاشانی، ۱۳۴۴: ۳۲۹)	
خاست غوغائی و زیبا پسری آمد و رفت	شهر برهم زده تاراج‌گری آمد و رفت
تیغ بر کف عرق از چهره‌فشان خلق‌کشان	شعله آتش رخشان شرری آمد و رفت
محتشم سیر نچیدم گل رسوائی او	کاشنایان به سرم پرده‌دری آمد و رفت...
	(همان: ۳۴۲)

توصیف زیبایی‌های ظاهری معشوق و عشق‌بازی شاه و گدا در برخورد با این زیبایی‌ها از دیگر مضامین ابیاتی است که محتشم در عشق به پسران زیبارو سروده است.

چون تو سروی در جهان ای نازنین اندام نیست	صد هزاران سرو هست اما بدین اندام نیست...
گر قبا ترکانه پوشیدن چنین است ای پسر	در قبا پوشیدن ترکان چنین اندام نیست
(همان: ۳۵۰)	
هر کسی چیزی به پای آن پسر می‌افکند	شاه ملک افسر‌گدای ملک سر می‌افکند
	(همان: ۳۹۰)

در برخی از اشعار محتشم، شدت عشق به معشوق مذکر به حدی است که شاعر حاضر است برای جلب رضایت و محبت او از جان خود نیز بگذرد. این امر نشان‌دهنده عمق و شدت علاقه شاعر به معشوق و همچنین اهمیت بسیار زیاد وصال برای اوست. در این اشعار، شاعر نه تنها از فداکاری و ایثار برای معشوق سخن می‌گوید، بلکه حتی مرگ در راه او را نیز افتخاری بزرگ می‌داند. این موضوع در برخی از غزلیات محتشم به صراحت بیان شده و از جمله مضامین برجسته شعر او به شمار می‌رود.

دانم اگر از دلبری قانع به جانی ای پسر	داد سبک دستی دهم در سر فشانی ای پسر
	(همان: ۴۱۰)

با توجه به برخی از غزلیات محتشم کاشانی می‌توان به این نتیجه دست یافت که معشوق مذکر شاعر عمدتاً در دوره کودکی یا نهایتاً نوجوانی به سر برده است. با بررسی تعدادی از غزلیات این شاعر، به ویژه آن دسته از اشعاری که در آن‌ها لحن ستایش‌آمیز و عاشقانه به سوی شخصیتی مذکر جهت گرفته است، می‌توان به این دریافت مهم دست یافت که معشوق در اغلب این سروده‌ها، نه یک مرد بالغ و با تجربه، بلکه بیشتر در قالب پسری در دوره کودکی یا نهایتاً در دوره نوجوانی ظاهر شده است. یکی از جنبه‌های بحث‌برانگیز مکتب وقوع، پرداختن شاعران این مکتب به عشق کودکان و نوجوانان است. در اشعار این دوره به تأثیر شرایط حاکم بر اجتماع اشاراتی به معشوق‌های خردسال می‌بینیم. «منابع ادبی و تاریخی قرن نهم و دهم در ضمن زندگینامه‌های شاعران، ماجراهای دلدادگی ایشان به محبوبان مذکر را بسیار نقل کرده‌اند. پسران نارس در مقام معشوقان شاعران فراوانند» (فتوحی رود معجنی، ۱۳۹۵: ۲۴۰). محتشم با توجه به دیدگاه‌ها و ارزش‌های اخلاقی جامعه خود به تصویرسازی معشوق خردسال به گونه‌ای متفاوت پرداخته است. البته خود محتشم در برخی از غزلیات به صراحت به ممنوعیت این عشق و رسوایی حاصل از آن اشاره می‌کند.

خردسالی را گرفتارم که در آداب حسن یوسف مصری بر او طفل مکتب خانه‌ایست  
(کاشانی، ۱۳۴۴: ۳۴۰)

شاخه گلی وگرنه هنوز ای پسر کجاست سروی که در ره تو سرش پایمال نیست؟  
(همان: ۳۴۷)

مه من طفل و من رسوا و این رسوائی دیگر که هر جا مجمعی شد قصه ما در میان آمد  
(همان: ۳۷۶)

ز دور یاسمنت سبزه سر نکرده هنوز بنفشه از سمت سربدر نکرده هنوز  
(همان: ۴۱۲)

شاهانه رخس راندن آن خردسال بین در خردی آن بزرگی و جاه و جلال بین  
بر ماه تازه پرتو حسنش نظر فکن صد آفتاب تعبیه در یک هلال بین  
(همان: ۴۶۸)

دارم سری پر از شور از طفل کج کلاهی بی قید شهریاری بی‌سکه پادشاهی  
(همان: ۴۹۰)

دل خودرای مرا برده گل خودروئی ترک خنجرکش مردم‌کش آتش‌خوئی  
طفل نوسلسله‌ای شوخ تنگ‌حوصله‌ای شاه دیوانه‌وشی ماه مشوش‌موئی  
(همان)

در برخی از این ابیات، شاعر مستقیم از واژه پسر استفاده کرده و نشان می‌دهد معشوق او مذکر است؛ اما در ابیاتی دیگر با توجه به قرائن می‌توان به مذکر بودن معشوق پی برد. روئیدن سبزه به گرد عذار، کلاه کج نهادن، برخورداری از صفت شهریار، خنجر کشیدن و... از جمله قرائن و شواهدی هستند که بر مذکر بودن معشوق، صحه می‌گذارند. لسانی نیز به‌عنوان یکی دیگر از شاعران مکتب وقوع و عهد صفوی، متأثر از شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه در غزلیات خود از معشوق مذکر یاد کرده و به شرح زیبایی‌های او پرداخته است. در تعدادی از غزلیات، شاعر به دلیل دوری از این معشوق، ناله و فغان سر می‌دهد و زندگی را بدون حضور او غیرممکن می‌داند.

جانم از هجر تو دشوار است باز آ ای پسر زندگانی بی تو دشوار است باز آ ای پسر  
زار می‌گیریم همه شب دور از آن بادام چشم نقل بزمم گریه زار است باز آ ای پسر...  
(شیرازی، ۱۳۹۲: ۲۲۴)

در فراق کار عمر من تمام است ای پسر چون نمیرم؟ زندگی بر من حرام است ای پسر...  
(همان: ۲۲۵)

لسانی در برخی دیگر از غزلیات خود، مانند محتشم به ممنوع بودن این نوع رابطه و رسوایی و بدنامی حاصل از آن اشاره می‌کند و معتقد است که این پیوند عاطفی به دلیل منع شرعی و عرفی، رابطه‌ای غیرمجاز است و عاشق را در معرض رسوایی و انگشت‌نما شدن قرار می‌دهد. این امر نشان‌دهنده زشتی این کار در آن زمان علی‌رغم رواج آن در جامعه است.

چنان عیبی است رسم عشق و آیین نظربازی که از ننگ آن پسر جایی که نام ماست ننشیند  
(همان: ۱۸۳)

ز خامی ای پسر کارت به بدنامی کشید آخر زمام نیک‌نامی پخته بودی ساختی خامش  
(همان: ۲۵۵)

مکن کآخر گلی ندهد به جز گل‌های بدنامی علی‌رغم لسانی ای پسر با دیگران رفتن  
(همان: ۳۵۷)

غم شما پسران داغ روسیاهی ماست به هیچ گونه اسیر شما مباد کسی  
(همان: ۴۴۴)

در تعدادی از غزلیات لسانی، شاعر از عشق خود به یک پسر جوان با وجود رسیدن به سن پیری سخن می‌گوید. در این موارد گاهی شادمانی خود از پذیرش این عشق توسط معشوق جوان را ابراز می‌کند و گاه از نرسیدن به وصال معشوق گلایه‌مند و ناخشنود است.

مرا زلفش مشوش دارد امروز جنونم در کشاکش دارد امروز  
خوشم من با وجود ضعف و پیری که با من آن پسر خوش دارد امروز...  
(همان: ۲۳۱)

شدم در کنج محنت پیر و این دولت نشد روزی که روزی روی خود بر پای آن رعنا پسر مالم  
(همان: ۳۱۷)

لسانی در پاره‌ای دیگر از غزلیات، به نصیحت معشوق مذکر خود پرداخته و او را نسبت به خطرات احتمالی آگاه می‌کند و او را به غنیمت دانستن فرصت جوانی فرا می‌خواند و از مستی و بی‌خبری بیش از حد برحذر می‌دارد.

به طفلی کشتی دریای خوبی صد خطر دارد نگه دار ای پسر تا می‌توانی لنگر خود را  
(همان: ۱۱)

مکن صرف می و معشوق نقد زندگانی را نگه دار ای پسر سرمایه حسن و جوانی را  
(همان: ۱۹)

ای پسر شیشه ناموس بتان می‌شکند مست برخاستن از جای و به جا افتادن  
(همان: ۳۵۸)

برخلاف محتشم که در غزلیاتش با صراحت یا با کاربرد شواهد، پسر بودن معشوق خردسال را نشان می‌داد، لسانی تنها به کم سن و سال بودن او اشاره دارد. معشوق خردسالی که لسانی در غزلیاتش به توصیف ویژگی‌های او می‌پردازد، غالباً زیبا و دلربا، با شرم و حیا و ماهر در کشف رمز و رازهای میان عاشق و معشوق است؛ اما علی‌رغم برخورداری از این صفات پسندیده با عاشق، خوش‌اخلاق نیست و به سادگی و تحت تأثیر سن کم خود، سخن رقیبان درمورد عاشق را باور می‌کند.

طفلی است که شیر از شکرش می‌بارد ناز می‌بارد و از نخل ترش می‌بارد  
(همان: ۱۰۸)

عقلم از سر برد طفلی ساده کز یک برق حسن آتشی در جان پیر صد خردمند افکند  
(همان: ۱۷۶)

سر از حیا نکند طفل شوخ من بالا / کسه در مشاهدۀ روی او تو انم بود  
(همان: ۱۸۷)

آن طفل شوخ، نامۀ سربستۀ مرا / ناخوانده بر حقیقت مضمون رسیده بود  
مرا آغاز عشق است ای رقیب آن طفل بدخو را / مکن بیگانه باری چون نخواهی آشنا کردن  
(همان: ۳۵۹)

در نهایت، یادآوری این نکته لازم است که با وجود محدودیت‌های اجتماعی برای زنان، روی آوردن مردان به روابط خارج از چارچوب‌های اخلاقی به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و از زشتی این عمل نمی‌کاهد. به عبارتی دیگر ضعف ساختارهای اجتماعی نباید بهانه‌ای برای نادیده گرفتن اصول اخلاقی و شکل‌گیری خرده‌فرهنگ منحرف باشد. «خرده‌فرهنگ منحرف به شیوۀ رفتار، ارزش‌های غالب و تفاهم متقابل اطلاق می‌شود که بین اعضای یک جماعت مشترک است؛ اما جامعۀ رسمی آن‌ها را نمی‌پذیرد» (کوئن، ۱۳۸۶: ۲۸۲). این خرده‌فرهنگ‌های انحرافی که اغلب بر پایه‌ی منافع کوتاه‌مدت، هیجانات زودگذر یا برداشت‌های نادرست از آزادی بنا می‌شوند، نه تنها به بنیان‌های اخلاقی جامعه آسیب می‌رسانند، بلکه می‌توانند منجر به افزایش بی‌اعتمادی و فروپاشی سرمایۀ اجتماعی شوند.

### نتیجه‌گیری

بر اساس یافته‌های این پژوهش، غزلیات هر دو شاعر نه تنها عواطف و احساسات فردی شاعران را بازتاب می‌دهند، بلکه تصویری از شرایط زندگی، دغدغه‌ها و ارزش‌های رایج در آن دوره‌ی تاریخی را ارائه می‌دهند. از این رو، مطالعه‌ی این غزلیات می‌تواند در درک عمیق‌تر مختصات جامعۀ ایرانی در قرن دهم هجری مؤثر واقع شود.

عمده‌ترین مسائل و مضامین اجتماعی منعکس شده در غزلیات هر دو شاعر را می‌توان این‌گونه برشمرد:

- گسترش خرافه و نقش آن در بین مردم: حضور پررنگ باور به چشم‌زخم و تلاش برای دفع آن در اشعار هر دو شاعر نمایان‌گر رواج نوعی جهان‌بینی خرافه‌گرایانه در جامعه است که در آن نیروهای ماوراءالطبیعی و غیرعقلانی در تعیین سرنوشت افراد و رویدادهای روزمره‌ی آن‌ها نقش دارند. این امر تنها یک باور فردی نیست؛ بلکه راهکاری اجتماعی برای مدیریت اضطراب و ناملایمات ناشی از آن است. نفوذ این باور به حوزه‌ی عشق و فداکاری عاشق برای نجات معشوق نیز مؤید ریشه‌دار بودن این خرافات در فرهنگ عمومی است که در حساس‌ترین روابط انسانی نیز نمود یافته‌اند.

- جبرگرایی و تسلیم در برابر سرنوشت: اشاره‌ی هر دو شاعر به گردش فلک و موقعیت ستارگان به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده‌ی تقدیر افراد، بازتاب دهنده‌ی ترویج نوعی تفکر جبرگرایانه در اجتماع است. این رویکرد می‌تواند به تسلیم افراد جامعه در برابر ستم و نابرابری منجر شود؛ چرا که آن را بخشی از اراده‌ی محتوم افلاک می‌دانند. پذیرش بیدادگری فلک به‌عنوان یک واقعیت بنیادین در جهان می‌تواند به کاهش انگیزه برای تغییر و اصلاح ساختار اجتماعی دامن بزند.

- ساختار نابرابر طبقاتی: در برخی از غزلیات هر دو شاعر، تصویری انتقادی از ساختار قدرت و توزیع ناعادلانه‌ی ثروت در جامعه شکل گرفته است؛ اختلاف طبقاتی و تهیدستی هنرمندان، نمایانگر ضعف حاکمیت در اداره‌ی قانونمند جامعه است، همچنین عدم حمایت از هنرمندان و شاعران موجب توجه زیبارویان به افراد ثروتمند شده است که این امر یأس و ناامیدی مردم را در پی داشته است.

- تضاد در هنجارهای جنسی و اخلاق اجتماعی: یکی از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین ابعاد اخلاقی آن دوره که در اشعار هر دو شاعر نمود یافته، عشق به پسران و کودکان است. این نوع عشق‌ورزی علی‌رغم زشتی آن در جامعه، نشان دهنده‌ی نوعی گسست و تضاد میان رفتار غالب و هنجارهای اخلاقی است؛ به‌گونه‌ای که این رفتار به‌صورت پنهانی یا نیمه‌آشکار رواج داشته، اما در ساحت عمومی و در قالب اخلاقیات، مذموم و ناپسند شمرده شده است.

## منابع

- باباصفیری، علی‌اصغر (۱۳۸۶). «نقش اصفهان در پیدایش و تکوین سبک‌های شعری»، *نشریه پژوهش‌های ادب عرفانی*، علمی-پژوهشی، ص ۱۶۹-۱۸۶.
- براهنی، رضا (۱۳۶۳). *تاریخ مذکر(رساله‌ای پیرامون تشنتت فرهنگ در ایران)*، چاپ اول، تهران: نشر اول.
- درودی، مسعود (۱۳۸۸). «خرافات و کارکردهای آن»، *پژوهشنامه جامعه‌شناسی خرافات در ایران*، شماره ۴ و یک، ص ۱۸۱-۱۹۸.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی خودکامگی(تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش)*، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸). *ادبیات فارسی از جامی تا روزگار ما*، چاپ اول، ترجمه حجت‌اله اصیل، تهران: نشر نی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *سبک‌شناسی شعر*، چاپ چهارم، تهران: نشر علم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). *شاهدبازی در ادبیات فارسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
- شیرازی، لسانی (۱۳۹۲). *دیوان لسانی شیرازی*، تصحیح و مقدمه محمدحسین کرمی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۹۵). *صد سال عشق مجازی، مکتب وقوع و طرز واسوخت در شعر فارسی قرن دهم*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- کاشانی، محتشم (۱۳۴۴). *دیوان مولانا محتشم کاشانی*، به کوشش مهرعلی گرکانی، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی محمودی.
- کوئن، بروس (۱۳۸۶). *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۷۴). *مکتب وقوع در شعر فارسی*، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۲). *شرح مشکلات خاقانی، دفتر یکم، نری تا نریا*، چاپ اول، تهران: جام گل.
- ملاحسنی، علیرضا (۱۳۹۰). *چشم زخم در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

